

اوضاع سیاسی خراسان از ورود اسلام تا پایان خلافت امویان

محسن پرویش^۱
مرتضی تبارکی^۲

چکیده

اعراب که ابتدا به دنبال فتوحات به ایران حمله کردند، خیلی زود به دنبال منافع اقتصادی برآمدند و با کشاندن اختلافات قبیله‌ای خود به خراسان، به قدرت دست یافتند. اما حرکت و قیام استقلال طلبانه علیه سلطه حاکمیت اموی و سپس علیه حاکمان عباسی، از سوی مردم مسلمان خراسان در مقاطع مختلف زمانی، به وقوع پیوست. شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی سرزمین‌های حاکمیت امویان به سمتی پیش رفته بود که یک تغییر بنیانی را اقتضا می‌کرد. شاید بتوان مهم‌ترین دلیل سرعت واژگونی بنی‌امیه را در خراسان، آشفتگی اوضاع اداری خراسان دانست. سقوط خراسان در نتیجه تغییراتی بود که در جامعه عربی خراسان به وجود آمده بود که بنیان اجتماعی خراسان را دگرگون ساخته بود. خراسان جدای از آن که از مرکز خلافت به دور بود، به عنوان منطقه بسیار مهمی در شرق، دچار آشفتگی‌های قبیله‌ای بود و در کنار آن بی‌توجهی و سرسری گرفتن تعلیمات احکام اسلامی موجب منفور شدن و در پی آن پیروزی عباسیان گردید.

واژگان کلیدی: خراسان، اوضاع سیاسی، ورود اسلام، امویان، ابومسلم خراسانی، عباسیان.

The Political Situation of Khorasan from Entrance of the Islam to the End of the Umayyad Caliphate

Mohsen Parvish³
Morteza Tabaraki⁴

Abstract

Initially for conquering, the Arabs came to Iran but, after a short time, economic interests attracted their attention and by prolonging their internal quarrels to the internal regions of Iran, they accessed to political power. However the Moslem people of Khorasan revolted against the sovereignty and dominance of the Arabs, first Umayyad rulers and later Abbasid ones, in several times. The social situation of the realms dominating of the Arabs was beginning to need an essential and crucial. It seems that the most important reason of accelerating the collapse of the Umayyad power is administrative disturbance in Khorasan. The Arab community of khorasan made some essential changes in the region's social structure and this eventually culminated in missing Khorasan. In addition to being in a far distance to the center of the caliphate, as a very important region in East, Khorasan had some tribal disturbances. This issue and ignoring the Islamic teachings paved the way for increasing the power of the Abbasids.

Keywords: Khorasan , Political situation , Entrance of the Islam , The Umayyads , Abu Moslem of Khorasan , The Abbasids.

^۱ . دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ، دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین.

^۲ . دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی / mortaza.tabaraki@gmail.com

^۳ . MA Candidate of the History, Imam Khomeini International University, Gazvin.

^۴ . MA Candidate of the History of Islamic Iran, Shahid Beheshti University.

مقدمه

موضوع پژوهش به لحاظ دربرداشتن دوره‌ای مهم، یعنی خراسان از ورود اسلام تا پایان امویان،^۵ دارای اهمیت است. این ایالت همواره به دلیل موقعیت استراتژیکی‌اش مورد توجه بوده است. با گسترش اسلام از شبه جزیره عربستان، سرزمینی که تا آن دوران آریانا خوانده می شد نامش را به «خراسان» به معنی مشرق و طلوع گاه آفتاب تغییر داد. ایالت پهناور خراسان با ساختار گوناگون و کهن زمین‌شناسی، اقلیم متنوع و جاذب، موقعیت ویژه جغرافیایی، بی‌گمان از قدیمی‌ترین دوران حیات بشری، بستر فعالیت‌های بشری، معیشتی، بازرگانی و به‌ویژه سیاسی بوده است. به دلیل همین موقعیت خاص، کهن‌ترین، معروف‌ترین و طولانی‌ترین راه ارتباطی بین شرق و غرب یعنی جاده تاریخی ابریشم از طریق خراسان، شرق را به غرب مرتبط می ساخته و همچنان که این سرزمین کهن، از سپیده‌دم تاریخ ایران تا عصر حاضر، فراز و نشیب‌های بسیار به خود دیده، اما به گونه‌ای شگفت در برابر رویدادهای سهمگین بر پای ایستاده و بالیده است.

آن چه نویسنده را وادار به نگارش این مقاله نموده، پاسخ به سوال‌هایی اساسی است:

(الف) وضعیت سیاسی خراسان از ورود اسلام تا پایان امویان چگونه بوده است؟

(ب) چگونگی مهاجرت‌های اعراب به خراسان و نتایج سیاسی حاصل از آن؟

(ج) خراسانیان چه تاثیری بر سرعت واژگونی بنی‌امیه در خراسان گذاشتند؟

فرضیه‌ای که از این سوال‌ها شکل می‌گیرد این است که، به نظر می‌رسد سقوط خراسان در نتیجه آشفستگی اوضاع اداری آن ایالت و مبارزات مردم خراسان که به تشکیل سپاهیان منظم عباسی منجر شد، میسر گردید. همچنان که ویژگی‌های جغرافیایی خراسان بیش از دیگر نقاط ایران با شیوه زندگی و معیشتی اعراب هماهنگی داشت که به نوبه خود از رابطه تنگاتنگ جغرافیا با تحولات تاریخی حکایت می‌کند.

^۵ تاکنون پژوهش‌های زیر درباره خراسان دوره امویان انجام شده است که تحت این عنوان می‌باشد:

دانیل التون، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعودرجب‌نیا، چاپ اول: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷؛ که به اوضاع خراسان در دوره عباسیان اشاره دارد و مختصری هم از وضعیت جامعه خراسان قبل از عباسیان بیان می‌کند.

حافظ ابرو، جغرافیای تاریخی خراسان، مصحح غلامرضا وره‌رام، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۰؛ که خراسان را از لحاظ جغرافیایی بررسی می‌کند.

ورود اعراب به خراسان

ناحیه خراسان، هم از لحاظ موقعیت جغرافیایی و استراتژیکی و نیز نقش‌هایی که خراسانیان در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تاریخ ایران و اسلام ایفا نموده‌اند، حائز اهمیت است. خراسان، بعد از سقوط امپراطوری ساسانی به دست فاتحان مسلمان عرب، به تدریج طی نبردهایی سخت و طولانی، تحت سیطره‌ی حاکمان عرب قرار گرفت. لشکرکشی و جنگ اعراب، به صورت پیوسته تا کمتر از دو قرن در ولایات و مناطق مختلف خراسان ادامه یافت. چون در اثر مقاومت و عدم اطاعت اولیه مردم خراسان از دین اسلام و حاکمیت اعراب مسلمان، پیشرفت آن‌ها در تسخیر سرزمین خراسان، به کندی صورت می‌گرفت، اعراب تلاش کردند تا با جابه‌جایی و اسکان هزاران نفر از لشکریان به همراه اطرافیانشان در مناطق مختلف خراسان، از مخالفت و قیام مردم جلوگیری کرده و زمینه را برای باور و پذیرش مردم به دین اسلام هموار سازند. این راهکار در جلب و جذب مردم خراسان به دین جدید(اسلام) مؤثر و ثمربخش بود. هرچند جنگ‌ها و مقاومت‌هایی پراکنده ادامه می‌یافت، اما در مدت زمانی کمتر از دو قرن، اسلام به سراسر خراسان بزرگ نفوذ کرد. در پاسخ به این سوال که چرا اعراب خراسان را برای سکونت برگزید، می‌توان گفت در این مهاجرت‌ها، ویژگی‌های جغرافیایی خراسان بیش از نقاط دیگر با شیوه زندگی عرب هماهنگی داشت. عرب به کمک شتر خود به خوبی می‌توانست در بیابان‌های اطراف خراسان آمد و شد کند. از این‌رو خراسان و قومس، بیش از دیگر جای‌ها، توجه اعراب را برانگیخت.

بنابر اشاره منابع، در سال ۵۲ ه.ق پنجاه هزار مرد جنگی عرب با خانواده‌های خود به خراسان آمدند که نیمی از آن‌ها بصری و نیمی دیگر کوفی بودند. اما بیشتر این مهاجران به خراسان، از بصره می‌آمدند. در سیستان و مشرق خراسان، غلبه با طوایف بکر و تمیم بود؛ در صورتی که در مغرب خراسان و حدود قومس، طوایف قیس غلبه داشتند. طایفه دیگری که قدری دیرتر از دیگران به خراسان آمده بود، طایفه ازد بود که با آمدنش به خراسان گروه پر اهمیت دیگری را در آن دیار تشکیل داد.^۶ در سال ۶۴ ق نیز دسته‌ی دیگر از طوایف عرب به خراسان آمدند. این مهاجرین عرب، برخی در شهرها و البته در محله‌های ویژه خویش می‌زیسته‌اند. لیکن بسیاری‌شان

^۶ عبدالحسین زرین کوب و دیگران، تاریخ ایران، ج ۴، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۳۱.

هم در واحه‌ها و صحراهای خراسان هم چنان زندگی بدوی سابق را که در جزیره العرب داشته‌اند ادامه می‌دادند.^۷

جریان مهاجرین اعراب به خراسان به دو علت به مراتب دامن‌دار تر از مصر بود و موجب شد که انتشار اسلام در میان ایرانیان سریع‌تر از انتشار آن در میان مصریان صورت گیرد: نخست آن‌که، عرب‌ها در ایران فقط در پایتخت متمرکز نشدند بلکه در سرتاسر کشور و در همه درازا و پهنای آن پراکنده بودند و حال آن‌که در مصر نشانی از زندگی اعراب در شهرهای خارج از پایتخت پیدا نیست. نزدیکی بین دو عنصر غالب و مغلوب موجب شیوع سریع اسلام در میان خراسانیان گردید. علت دوم این است که اعراب در خراسان مانند جاهای دیگر با مخالفت‌های متشکل مواجه نشدند.^۸ در نتیجه مردم به دین جدید درآمدند و یک نوع اختلاط و امتزاج فرهنگی میان آن‌ها و فاتحان غالب به وجود آمد. به گونه‌ای که در این مدت و بعدها، خراسانیان همراه با مردم فارس قدیم یا بخشی از ایران امروز حتی بیشتر از اعراب در تمدن اسلامی و پیشرفت علوم و معارف اسلامی نقش ایفا کردند.

به رغم آنکه دین اسلام در خراسان زمین هر چند با سختی و مخالفت مردم پذیرفته شد و دولت اموی عرب، خراسان را در سیطره و حاکمیت خود درآورد، اما حرکت و قیام استقلال طلبانه علیه سلطه حاکمیت اموی و سپس حاکمان عباسی از سوی مردم مسلمان خراسان، در مقاطع مختلف زمانی به وقوع پیوست. به‌استناد برخی منابع، اگرچه دروازه‌های ایران در عهد خلیفه دوم گشوده شد،^۹ اما نواحی دورافتاده ایران تا نخستین دوران حکومت امویان به تصرف مسلمانان درنیامد.

نخستین کسی که داخل خراسان شد، عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیع بن حبیب بن عبد شمس بود. عثمان بن عفان در سال ۳۰ ق به عبدالله که آن روز والی بصره بود و هم به سعید بن عاص بن امیه بن عبد شمس عامل خود در کوفه، نوشت و آن دو را دستور داد تا به‌سوی خراسان پیش روند و به هریک از آن دو گفت که اگر پیش از دیگری به خراسان رسد او امیر خراسان خواهد بود، و نامه ای هم از پادشاه طوس به عبد الله بن عامر رسید و او را گفته بود که من تو را

^۷ عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴)، ص ۳۰.

^۸ دانیل دنت، مالیات سرانه و تاثیر آن در گرایش به اسلام، ترجمه محمدعلی موحد (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۴)، ص ۱۷۰.

^۹ ابن‌خلدون، العبر، ج ۱، ترجمه عبد الحمید آیتی (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۰)، صص ۴۸-۴۹.

زودتر به خراسان می‌رسانم، بدان شرط که مرا حکومت نیشابور دهی، پس وی را پیش رسانید و عبدالله به او نوشته‌ای داد که تا امروز نزد فرزندان وی است. پس عبدالله بن عامر چندین ناحیه از خراسان را در سال ۳۱ ق فتح کرد. سپس وی بازگشت و قیس بن هیشم بن اسماء بن صلت باهلی را والی کرد و او در خراسان اقامت گزید.^{۱۰} به روایت دیگر در فاصله سال‌های ۲۹ تا ۳۴ ق، همزمان با اوضاع سخت برای یزدگرد سوم و ایرانیان، عرب‌های مسلمان تا جنوب شرقی سمرقند پیش رفتند و این ولایت را پس از تصرف تخریب کردند و پیمانی با مردم ماوراءالنهر بستند.

لشکرکشی ابن عامر، نخستین لشکرکشی مسلمانان به خراسان است که به سال ۳۰ ق یعنی حدود یک سال قبل از کشته شدن یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی صورت گرفته است. در مرحله دوم فتوحات، قتیبه بن مسلم باهلی، از جیحون گذشت و تا سال ۸۷ ق در آن سرزمین پیشروی کرد و برخی از شهرها چندین بار فتح شد، زیرا پس از خارج شدن سپاهیان مسلمان شورش می‌کردند. چون حجاج بر یزید بن مهلب تاخت، فرمان حکومت خراسان را برای قتیبه بن مسلم باهلی عامل خود در ری نوشت و او را فرمود تا مفضل و دیگر بستگان مهلب را دستگیر کند و آنان را در قید و بند نزد وی فرستد، پس چنان کرد و قتیبه بن مسلم خود به خراسان آمد و خاندان مهلب را نزد حجاج فرستاد و آن‌گاه رهسپار بخارا شد و آن‌جا رافتح کرد و سپس به طالقان رفت و با «بازام» که آن‌جا نافرمان شده بود جنگید تا بر او ظفر یافت و او را کشت.^{۱۱} دهقانان بلخ با او همراه شدند و با او از نهر عبور کردند. پس از عبور از این نهر، پادشاه صفانیان با هدایا و کلید زرین نزد وی آمد و فرمانبرداری ظاهر ساخت و او را به بلاد خویش دعوت کرد. پادشاه کفیان نیز هدایایی همانند شاه صفانیان برای قتیبه بیاورد و آن دو پادشاه بلاد خود را به وی تسلیم داشتند.^{۱۲}

حکومت قتیبه که ده سال (۸۶-۹۶ق) طول کشید، یکی از ادوار مهم در تاریخ خراسان دوره بنی‌امیه است. برجستگی آن، هم از دیدگاه نظامی و نیز دیدگاه تشکیلاتی است. به هر حال پیشرفت‌های تشکیلاتی در خراسان، شکی باقی نمی‌گذارد که سیاست حجاج که نطفه آن با چنان دقت بسته شد و وفادارانه به وسیله قتیبه تکمیل گردید، برای یک دهه کامل ضرورتاً عاقلانه‌ترین

^{۱۰} ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه ابراهیم آیتی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲)، ص ۷۲.

^{۱۱} همان، ص ۷۶.

^{۱۲} احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه دکتر محمد توکل (تهران: نشر نقره، ۱۳۳۷)، ص ۵۸۴.

سیاست بود.^{۱۳} همچنین هدف حجاج، ارتباط نظامی بین خراسان و عراق بود، و می‌خواست نفوذ قبایل «ازد» را در آن ایالت تضعیف کند. از این رو قتیبه را برای این کار در نظر گرفت. قتیبه، عرب‌ها را در خراسان متحد کرد و اشکالات سیاسی و قبیله‌ای را که ناشی از رقابت‌های قبیله‌ای آنان در بصره و کوفه بود، برطرف ساخت. سیاست وی در خراسان، حل مشکلات عمومی جامعه غالب و مغلوب، اگرچه به طور موقت بود. توده مردم، کشاورزان ایرانی و عرب در خراسان در برابر سخت‌گیری فرماندهی او و نیروهای سپاهیان عربی و تسلط نجیب‌زادگان و دهقانان ایرانی، چاره‌ای جز تسلیم نداشتند. او توانست طخارستان سفلی را بازپس گیرد و بخارا را در ۹۰-۸۷ ق فتح کند و فرمانروایی عرب‌ها را در نواحی رود جیحون برقرار سازد.^{۱۴} برتری قتیبه نسبت به آل‌مهلب در این بود که وی برای هر حمله‌ای، نقشه ثابتی طرح می‌کرد و برای آن اهداف و مقاصد معینی تعیین می‌نمود، سپس بی‌اعتنا به دشواری‌ها و با اعتماد بر دلآوری بی نظیر خود و روحیه فرماندهی که بدان تمایز یافته بود و نیز ایمان عمیقش نسبت به اسلام، در راه تحقق این اهداف تلاش می‌کرد.^{۱۵}

معضلات اعراب در ایالت خراسان

اگرچه پیشروی‌های نظامی مسلمین ادامه یافت و این امر، اعراب را راضی نگه می‌داشت، اما علل عدم تداوم این وضعیت را باید در میان این عوامل جست و جو کرد: سیاست عربی امویان و تبدیل خلافت به نوعی از سلطنت موروثی که موجبات نارضایتی موالی، به‌ویژه خراسانیان را فراهم ساخت. امویان در گردآوری و وصول خراج در خراسان که از ولایات دورافتاده، نسبت به سرزمین‌های عرب‌ها به شمار می‌آمد، غالباً به خشونت رفتار می‌کردند. لبه تیز تیغ حکام بنی‌امیه متوجه موالی بود و خشونت و قساوت در اخذ مالیات و هدایا سبب بروز و افزایش نارضایتی مردم

^{۱۳} محمد عبد الحی شعبان، فراهم آمدن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی نهضت عباسی ن در خراسان، ترجمه پروین ترکمنی آذر (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۶)، ص ۷۹.

^{۱۴} عبدالله مهدی الخطیب، حکومت بنی‌امیه در خراسان، ترجمه باقر موسوی (بی‌جا: انتشارات توکا، ۱۳۳۷)، ص ۱۴.

^{۱۵} حسین مونس، اطلس تاریخ اسلام، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش (تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۵)، ص ۱۴۸.

خراسان از دستگاه بنی‌امیه می‌گردید. در مقابل واکنش مردم نیز عدم پیروی بود تا آن‌جا که نقل شده: بعضی از خلفای اموی معتقد بودند که باید در خراسان با تازیانه و شمشیر حکومت کرد.^{۱۶} از دیگر مشکلات سیاسی بنی‌امیه این بود که برای اداره سرزمین‌های اسلامی، قلمرو خلافت را به دو قسمت عراق و شمال آفریقا تقسیم کرده بودند و بر هر یک، امیر نظارت داشت که زیر نظر خلیفه انجام وظیفه می‌کرد و حاکم خراسان را همچون حکام دیگر ولایات، امیر عراق تعیین می‌کرد. خلفا به دلیل واگذاری امور به ایران و دور بودن بعضی از ایالات و ولایات به طور کافی بر اداره امور تسلط نداشتند و خراسان با آن که به زودی تسلیم فاتحان عرب شد، به سبب دوری از مرکز خلافت، اغلب ناآرام بود و مکرر با فاتحان درآویخت و سر به شورش برآورد، به‌گونه‌ای که در زمان امویان، پیوسته به خراسان لشکرکشی شد. در طی یک قرن از شروع فتوحات در خراسان، عملکرد خلفای بنی‌امیه چنان بود که جز حکومت عربی اسم دیگری بر آن نمی‌توان گذاشت و این امر موجب قیام‌های متعدد ضد اموی در خراسان گردید.

شورش حارث بن سریج

حارث، مردی از اهالی تمیم بود که درصدد برآمد جنبش ناتمام دو تن از موالی شورشی به‌نام «ابوالصیدا» و «ثابت بن قطنه» علیه بنی‌امیه را به پایان رساند. حارث مردی مسلمان و پرهیزگار و مصلح بود. قیام حارث، برای ستم‌دیدگان آن روزگار که از ظلم و فساد مروانیان به جان آمده بودند، نورامیدی به‌شمار می‌رفت. او وعده داد که «پیمان‌هایی را که با اهل ذمه منعقد شده مراعات کند و از مسلمانان خراج نگیرد و کسی را نرنجاند»^{۱۷} و طبیعی است که چنین برنامه‌ای می‌بایست حداقل، مسلمانان و به‌ویژه نومسلمانان و اهل ذمه را به‌سوی او جلب کند. او علاوه بر این که یک شخصیت اندیشمند بود، در ابتدا یک نفر از انقلابی‌های غلات خوارج بود. او به علت نقائص خلافت، نه ادعای خلافت می‌کرد و نه کسی را به این امر دعوت می‌کرد.

صاحب *الاغانی*، در مورد او می‌نویسد: «ابن سریج مردی دانا و ادیب بود. وقتی آوازی می‌خواند شعری برای آن انتخاب می‌کرد که مستمعان را پسند آید و مناسب وضع مجلس باشد. هرگز شعری را که متضمن ننگ یا تحقیر صاحب‌خانه و قبیله و میهمانان او و یا در ستایش دشمنان

^{۱۶}. زرین کوب، صص ۳۳-۳۶.

^{۱۷}. حسینی علائی، ابو مسلم از واقعیت تا افسانه (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵)، صص ۹۱-۹۰.

ایشان باشند نمی‌خواند، بلکه به همان وزن و آهنگ شعر دیگری را که برازنده مجلس و مجلسیان باشد انتخاب می‌کرد.^{۱۸} در اثنای جنگ‌هایی که میان اعراب و ترک‌ها در خراسان با شرکت او درگرفت، نظرات خوارج و پیروان رجعت در وجود او در هم‌آمیخت و به صورت نظرات انقلابی در آمد که او را وادار به قیام علیه سلطه امویان در خراسان و ماورالنهر کرد. حارث بین منافع حکومت و منافع اسلام فرق قائل شد و درخواست لغو قوانینی^{۱۹} که به سود حکومت و به ضرر مسلمانان و اسلام بود را رد می‌کرد.^{۲۰}

شورش حارث بن سریج از جمله شورش‌هایی بود که علیه امویان در خراسان به‌وقوع پیوست و زمینه را برای شورش عباسیان و پیروزی آنان فراهم کرد. حارث، برای مدت زمانی طولانی از سال ۱۱۶ تا ۱۲۸ق با حاکمان اموی در خراسان درگیری داشت. خراسان جدای از آن‌که از مرکز خلافت به‌دور بود، به‌عنوان منطقه بسیار مهمی در شرق، دچار آشفتگی‌های قبیله‌ای بود. این علاوه بر آن بود که به‌دلیل برخوردهای نادرست حکومت عربی اموی علیه موالی، بین این دو گروه نیز زمینه مخالفت، آشکارا دیده می‌شد. ظلم حکام اموی نیز که به‌طور مداوم ادامه داشت و جز در دوره بسیار کوتاه عمر بن عبدالعزیز تخفیف نیافت، می‌توانست موجد شورش‌هایی باشد که بخش وسیعی از مردم را دربر می‌گرفت.^{۲۱}

با مرگ جنید بن عبدالرحمن در سال ۱۱۶ق، حارث بن سریج فرصت را مناسب دیده و شورش خود را آغاز کرد. او در مدتی کوتاه، شهرهای بلخ، جوزجان، فاریاب، طالقان و مروالرو را تحت سلطه خویش گرفت. مدتی پس از آن، درگیری‌های چندی میان عاصم بن عبدالله^{۲۲} و حارث صورت گرفت که ضمن آن، حارث شکست خورده به طرف «بلخ» گریخت. دهقانانی نیز که از او حمایت کرده بودند پس از این شکست، به مناطق خویش بازگشتند. اما حارث بار دیگر خود را مجهز کرد. زمانی که عاصم خبر برکناری خویش را شنید حاضر شد تا با حارث مصالحه کند اما یحیی بن خضین، رئیس (طایفه) بکر در خراسان، با این توافق مخالفت کرد؛ زیرا به‌قول او،

^{۱۸} ابوالفرج علی بن الحسین الاصفهانی، الاغانی، ترجمه دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴)، ص ۲۳.

^{۱۹} مانند مالیات سرانه که از تازه مسلمانان گرفته می‌شد.

^{۲۰} الخطیب، ص ۱۲۰.

^{۲۱} رسول جعفریان، تاریخ خلفا (قم: انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۷)، ص ۷۵۸.

^{۲۲} حکمران جدید خراسان.

شورش علیه خود امیرالمومنین به حساب می‌آمد. اما در نهایت، توافقی میان یاران عاصم پیش نیامد و عاصم با حارث درگیر شد. به دنبال آن بود که حارث به عقب‌نشینی دست زد. با آغاز حکومت نصر بن سیار در خراسان، درگیری با ترکان همچنان ادامه داشت. نصر در سال ۱۲۱ هجری، یک‌سال پس از روی کار آمدن، درگیری‌های متعددی را در ناحیه بلخ فرماندهی کرد. در این جنگ‌ها حارث در کنار ترکان با نصر بن سیار می‌جنگید. درگیری‌ها در سال ۱۲۸ ق منجر به کشته شدن ابن سریق شد.^{۲۳}

مرجئه و جهمیه در قیام حارث

در قیام حارث، گروهی هم از پیروان مرجئه و جهمیه شرکت داشتند. ضروری است قبل از توضیح این نقش، نخست به صورت مختصر این آیین‌ها را معرفی شود:

آیین مرجئه، به روزگار امویان در خراسان انتشار یافت و در این سرزمین پیروان فراوانی یافت. برخی از این جماعت در همان روزگار می‌زیستند و دیگران از کسانی بودند که دو حکومت اموی و عباسی را درک کردند. آن‌ها دو گروه شدند: مرجئه ناب که گمان می‌کردند انجام فریض و طاعت، از ایمان نیست. آن‌ها با بنی‌امیه به نرمی رفتار می‌کردند. از جمله طرفداران مرجئه ناب در خراسان به روزگار امویان، مقاتل بن سلیمان بود.^{۲۴} در مقابل مرجئه، جبریه چنین باور داشتند که عمل، بخشی از ایمان است و ایمان کمال نمی‌یابد مگر به ادای فریض و طاعت. آن‌ها از بنی‌امیه انتقاد می‌کردند و بد کرداری‌ها و خطاهای آن‌ها را می‌نکوهیدند و به اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فراوانی فرا می‌خواندند.^{۲۵}

بازوی عقیدتی قیام حارث بن سریق، «جهم بن صفوان» بود که همانند او عقاید مرجئی داشت. در این میان، گروه زیادی از نومسلمانان و ترکان نیز که طالب حقوق و امتیازات خود بودند، به قیام حارث پیوستند. چنان‌که در تاریخ گردیزی ذکر شده، حارث می‌خواست «اهل ذمه را به ذمه وفا کند و از مسلمانان خراج نستاند و بر کس بیداد نکند».^{۲۶}

^{۲۳} جعفریان، ص ۷۵۹.

^{۲۴} عطاوان حسین، مرجئه و جهمیه در خراسان، ترجمه حمیدرضا آژیر (مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۰)، ص ۳۰.

^{۲۵} غلامحسین زرگری نژاد، تاریخ تحلیلی اسلام (تهران: سمت، ۱۳۸۶)، ص ۱۷۴.

^{۲۶} حسین مفتخری، تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، چ چهارم (تهران: سمت، ۱۳۸۷)، ص ۹۳.

در رابطه با قیام حارث، چند نکته قابل توجه و نیازمند بررسی است: مسئله اول این است در مجموع دو علت از طرف حارث برای قیام او ذکر شده که سبب گرد آمدن مردم به دور او بوده است: یکی شعار عمل به کتاب خدا و سنت رسول الله و دیگری از بین بردن ظلم و ستم امویان. دعوت او در اولین دوره قیام، بر پایه عمل به کتاب خدا، سنت رسول (ص) و بیعت با کسی که مورد رضایت است بوده است. اظهار انگیزه دینی از طرف او برای نفی دین‌داری خلفای اموی است. در آن زمان برای بسیاری از قیام‌ها اشاره به عمل کتاب و سنت سودمند بود، زیرا امویان نزد مسلمانان شهرت به بی‌دینی داشتند. در واقع قیام حارث، زمینه را برای پیشرفت جنبش ابومسلم در خراسان هموار ساخت.^{۲۷}

قیام یحیی بن زید

قیام زیدبن علی با شهادت او تمام نشد، و انقلابیون به رهبری فرزندش یحیی، پرچم قیام بر ضد حکومت اموی را به دست گرفتند؛ گرچه یحیی مانند پدرش به شهادت رسید، اما این دو قیام، مقدمه‌ای برای سقوط حکومت بنی‌امیه گردید. هنگامی که زیدبن علی (ع) به شهادت رسید، فرزندش یحیی، شبانه او را به خاک سپرد، به جبانه بسپرد و به جز ده نفر مردمان دیگری که همراه زید بودند از گرد یحیی پراکنده شدند.^{۲۸}

یحیی هنگامی که از کوفه خارج شد، راهی خراسان شد. وی ابتدا به سمت مدائن رفت؛ پس از آن، به ری وارد شده و بعد از مدتی توقف کوتاه از راه سرخس به بلخ فرود آمد و در این شهر در خانه یکی از شیعیان به نام «حریش بن عمر بن داوود» سکنی گزید. یحیی تا زمان مرگ هشام بن عبدالملک، آن‌جا بود تا این‌که ولیدبن یزید به خلافت رسید. در این هنگام، یوسف بن عمر که از ورود یحیی به خانه حریش در بلخ اطلاع یافته بود، به والی خراسان نصر بن سیار نوشت که کسی را به نزد حریش روانه کن تا یحیی را به سخت‌ترین وضعی دستگیر کند. نصر بن سیار مردی را نزد فرماندار خود در بلخ که نامش عقیل بن معقل لیشی بود فرستاد و به او پیغام داد حریش را بگیرد و او را رها نکند تا این‌که او را بکشد و یا یحیی را تحویل دهد. لیکن حریش حاضر به

^{۲۷} امیر اکبری، تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام (تهران: سمت، ۱۳۸۷)، ص ۲۴.

^{۲۸} ابوالفرج علی بن الحسین الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ترجمه سید هاشم رسولی، تصحیح علی اکبر غفاری (تهران: کتابفروشی صدوق، بی تا)، ص ۱۵۴.

تحویل یحیی نبود. قریش فرزند حریش، مخفی‌گاه‌یحیی را به حاکم نشان داد و آن‌ها وی را زندانی کردند. ولیدبن مروان از یوسف‌بن عمر خواست تا از نصر بخواهد یحیی را آزاد کند. نصر وی را آزاد و او را به تقوی سفارش کرد و از فتنه و آشوب بر حذر داشت. در قیام زید، عده زیادی خراسانی حضور داشتند و شهادت وی بر کثرت و جرات شیعیان خراسان افزود. چنان‌که یعقوبی می‌نویسد:

هنگامی که زید به شهادت رسید، در میان شیعیان خراسان حرکتی پدید آمد. آن‌ها مسائل خویش را آشکار کردند و لذا کسان زیادی به نزد آن‌ها آمده، به آنان متمایل شدند. آن‌ها نیز جرایم اموی‌ها را در حق آل رسول برای مردم بیان می‌کردند. در آن میان، شهری نبود مگر آن‌که این خبر فضای آن را آکنده بود و داعیان ظاهر شدند و خواب‌ها دیده شد و کتاب‌های پیشگوئی بر سر زبان‌ها افتاد.^{۲۹}

به همین خاطر، بعد از زندان به ظاهر از قصد قیام منصرف شده، به همراهی تعداد ۷۰ نفر از پیروانش به سوی بیهق رهسپار شد و در مسیرش با عمروبن زراره، سردار نصرین بسیار در نزدیکی‌های نیشابور مواجه شد. یحیی سپاهیان عمرو را شکست داده و خود وی را کشت. لیکن نصر شجاع‌ترین سرداران خود را که «سلیم بن احوز» بود به جنگ یحیی فرستاد و او در جوزجانان به یحیی رسید. اهالی این شهر و اطراف آن و گروهی از مردم طالقان و فاریاب و بلخ به وی ملحق شدند. سرانجام مسلم بن احوزهلالی، مامور سرکوب یحیی شد و در ناحیه جوزجان بین دو سپاه جنگ درگرفت و یحیی در اثنای جنگ به شهادت رسید.^{۳۰}

قیام یحیی و شهادتش بر شمار طرفداران خاندان پیامبر و علویان در شرق سرزمین‌های اسلامی به‌ویژه خراسان افزود و نفرت مردم خراسان را به خاندان اموی دو چندان کرد؛ به طوری که وقتی ابومسلم در خراسان قیام کرد و سرزمین خراسان را از دست حاکم اموی آزاد ساخت، نخست جسد یحیی را با احترام به خاک سپرد. جنبش یحیی، با قتل او به پایان نرسید، زیرا این جنبش ریشه‌های عمیقی در خراسان داشت و با قتل زیدبن علی در کوفه و بیعت بعضی مردم خراسان با

^{۲۹} یعقوبی، ص ۲۹۹.

^{۳۰} شهادت وی در سال ۱۲۵ ق اتفاق افتاد. سرش را بردند و پیش ولید فرستادند و پیکرش را در جوزجانان بیاویختند و هم‌چنان آویخته بود تا ابومسلم بنیان‌گذار دولت عباسی خروج کرد و سلم‌بن‌احوز را کشت و جسد یحیی را فرود آورد و با جماعت یاران خود بر آن نماز خواند و همان‌جا دفن کرد. یعقوبی، همان‌جا.

او در زمان هشام بن عبدالملک شدت یافت. از این رو، یحیی در خراسان بین دسته‌های مختلف یارانی داشت و به پشتیبانی این یاران بود که قیام کرد.^{۳۱}

مردم خراسان که از بیم بنی‌امیه امان یافته بودند، در همه نقاط هفت‌روز برای او عزاداری می‌کردند و به قدری مردم از کشته شدن او غمگین بودند که در آن سال هرچه پسر در خراسان زاده شد یحیی یا زید نامیدند.^{۳۲} علاقه شیعیان خراسان به یحیی به حدی بود که زنجیر و کندی که یحیی را با آن بسته بودند جهت تبرک به مبلغ بسیار زیادی خریدند.^{۳۳} هم‌چنین با مرگ زید و یحیی، عباسیان و طرفداران آن‌ها رقبایی را که وجودشان می‌توانست قوای نامرئی آن‌ها را تجزیه کند از سر راه خویش برداشته شده دیدند و بدین‌گونه با شهادت زید و یحیی، اکثریت فرقه‌های متشکل شیعه در اختیار دعوتی سری که به‌وسیله عباسیان رهبری می‌شد واقع شدند و حتی گرفتن انتقام خون زید و یحیی جزو برنامه آن‌ها شد.

در مجموع، شهادت یحیی در خراسان تاثیر مهمی در برآمدن و پیروزی قیام عباسیان در این دیار داشت. شاید یکی از دلایل این‌که مرقد و مزارهای زیادی به‌نام یحیی در نقاط مختلف خراسان بنا شد همین امر باشد که نشان‌دهنده عمق تاثیر این قیام می‌باشد.

خراسان؛ مرکز نشر دعوت

تبلیغات عباسی در اواخر خلافت عمر دوم، تحت رهبری محمد بن علی بن عبدالله بن عباس که در سوریه می‌زیست شروع شد و در خراسان توسط محمد بن خنیس، ابومحمد زید بن صادق و ابوسلمه خلال اجرا می‌گشت. این حقیقت که خراسانیان بیش از دیگران در برابر تبلیغات، گشاده‌رویی نشان دادند، دلیل بر این بوده که هدف این تبلیغات، با خواسته‌های ایرانیان (مخصوصاً اهالی خراسان) از همان آغاز مطابقت داشته است و نیز پیروزی این نهضت، حداقل هدف طبقات رهبران اجتماعی و فرهنگی ایران را به مقیاس وسیعی عملی می‌ساخت.^{۳۴} بنابراین از جمله عواملی

^{۳۱}. همان، ص ۱۲۷.

^{۳۲}. مسعودی، مروج الذهب، ص ۲۱۶.

^{۳۳}. ابوالفرج، مقاتل الطالبین، ص ۱۴۸.

^{۳۴}. برتولد اشپولر، ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ترجمه جواد فلاطوری، چ چهارم (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۵۸.

که باعث شد محمدبن علی عباسی، خراسان را برای نشر دعوت خویش برگزیند، گرایش مردم این دیار به تشیع بود و این امر را بیش از هر چیز بایستی مرهون هواداران هاشمیه دانست. نفوذ محدود فرقه‌های مذهبی تا اواخر قرن اول هجری در خراسان، از دیگر ویژگی‌های این خطه بود که در انتخاب آن به‌عنوان کانون بسط دعوت عباسی نقش برجسته‌ای ایفا کرد.^{۳۵} طبیعی است تشیع این منطقه نیز سطحی و بیشتر از نوع سیاسی و یا دوستداری خاندان پیامبر بود و اکثر کسانی که در خراسان خود را شیعه می‌نامیدند، قائل به تفاوت عمده‌ای بین اعضای اهل بیت نبودند، بلکه آمادگی پیروی یک رهبر از خاندان پیامبر را علیه امویان داشتند و این امر بیشتر از تنفر آنان از بنی‌امیه، به سبب ظلم و جوری که بر ایشان روا می‌داشتند، ناشی می‌شد. اگر هم نسبت به اهل بیت اظهار تمایل می‌کردند، برای این بود که شاید دولت دادگری به دست آنان تشکیل شود. از این رو پیروزی عباسیان، چندان هم دور از انتظار نبود. شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی سرزمین‌های حاکمیت امویان، به سمتی پیش رفته بود که یک تغییر بنیانی را اقتضا می‌کرد. به هرحال آنچه واضح است، این است که گرایش شیعی در مردم بومی خراسان، بیشتر از نوع سیاسی و یا هواداری از خاندان اهل بیت بوده است.

به نظر می‌رسد عباسیان با اتخاذ تاکتیک‌های مناسب، از جمله اختفای کانون رهبری جنبش، رازداری، استفاده از روش‌های مسالمت آمیز، انتخاب شعارهای کلی و نزدیکی اولیه به علویان و استفاده از احساسات طرفداران علویان و نیز سود جستن از مظلومیت آنان، در نهایت به خلع سلاح نیروی اموی موفق گردیدند. به طوری که فیلیپ حتی، در این باره می‌نویسد: «هنگامی که نیروی شیعیان و خراسانیان و عباسیان یکی شد و کارها را در راه مقاصد خود جریان دادند، خورشید دولت اموی رو به زوال نهاد.»^{۳۶}

حمایت خراسانیان از نهضت عباسی

حمایت‌ها نشان می‌دهد که طبقات گوناگون اجتماعی از اشراف تا رعایا، تحت پوشش تشیع، در سر، رؤیای رسیدن به آرزوهای خود را داشتند. «عامه روستاییان، پیشه‌وران و بردگان، نه به خاطر

^{۳۵}. مقدسی، ص ۴۲۷.

^{۳۶}. فیلیپ حتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ سوم (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶)، ص ۳۵۸.

عباسیان، بلکه به امید نجات از ظلم و ستم، سلاح برداشته بودند».^{۳۷} از سویی، تدبیر ابومسلم و پیشرفت‌های سریع ایرانیان، به طوری قبایل عرب را مرعوب ساخت که دسته‌دسته نامه و شفیح می‌فرستادند، تا توجه ابومسلم را نسبت به خود جلب نمایند. علی بن کرمانی می‌خواست با یاران و پیروان خود که از یمانی‌ها بودند، به جرگه ایرانیان پیوندد.^{۳۸}

دقت در تنوع طبقات و گروه‌های حامی نهضت عباسی نشان می‌دهد که آنان با اتخاذ تاکتیک‌های مناسب توانستند نظر اقبشار گوناگون را به خود جلب کنند و ابومسلم هم با مهارت خاصی هریک از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی - مذهبی خراسان را در خدمت اهداف خویش به کار گرفت. علاوه بر اعراب جنوبی، موالی (آزادشدگان) و نومسلمانان، اهل ذمه نیز که حتی در اواخر عصر اموی اکثریت جامعه خراسان بودند، بخش قابل توجهی از سپاه ابومسلم را تشکیل می‌دادند. به‌طور کلی، پیشه‌وران و اقبشار روستایی، چه مسلمانان و چه اهل ذمه، بیشترین تعداد حامیان نهضت عباسی را شامل می‌شدند تا جایی که پس از علنی شدن دعوت ابومسلم در خراسان در رمضان سال ۱۲۹ق، در مدت تنها یک روز، مردم نزدیک به شصت دهکده به وی پیوستند.

داعیان اولیه عباسی، تبلیغات خود را نخست در روستاها شروع کرده بودند و با توزیع خوراکی، مردم را به اجتماعات خود جلب می‌کردند که این خود دلیلی بود بر کوشش عباسیان در جهت جلب مردم فرو دست جامعه. در این‌که تمام روستاییانی که به نهضت عباسی پیوستند مسلمان بوده‌اند یا نه، تردیدهایی وجود دارد. هنگامی که نصر بن سیار به خراسان رفت، بیش از دو سوم روستاییان اهل ذمه بودند؛^{۳۹} با این حال هر کس (بنده یا آزاد) به صرف اظهار مسلمانی می‌توانست در اردوگاه ابومسلم راه یابد و در شمار سپاهیان وی جای گیرد. طبیعی است انبوه بندگانی که از اربابان خود گریخته، به ابومسلم می‌پیوستند.

به این ترتیب، ابومسلم توانست تعداد زیادی عبید (بردگان یا غلامان) نیز به قیام عباسی جذب کند. یکی از اتهامات ابومسلم از سوی مخالفانش این بود که سپاهی از بندگان که از صاحبانشان گریخته‌اند گردآورده است. در مواضع دیگری هواداران ابومسلم علوج (کافران غیرحربی) و سقاط العرب (فرومایگان عرب) خوانده شده‌اند. گرچه حضور بندگان در کنار ابومسلم، خود موجب

^{۳۷} ایلیا پاولویچ پتروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، چ هفتم (تهران: انتشارات پیام، ۱۳۶۳)، ص ۷۰.

^{۳۸} حسینعلی ممتحن، نهضت شعوبیه، چ دوم (تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۰)، ص ۱۶۲.

^{۳۹} نک: ریچارد بولت، گروهش به اسلام در قرون میانه، ترجمه محمد حسین وقار، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴، ص ۴۶.

اعتراض صاحبانشان که بعضاً از حامیان و شرکت‌کنندگان در قیام عباسی بودند، شد و او ناچار شد که جای مخصوصی را در اردوگاه خود برای آنان در نظر گیرد، ولی این که ابومسلم توانست جنبشی را تشکیل دهد که هم بردگان و هم صاحبانشان در آن شرکت داشته باشند، نشانه نبوغ او توصیف شده‌است. بخش قابل توجهی از دهقانان و حکام محلی و اقشار نسبتاً فرادست و متمکن جامعه ایرانی نیز که به رغم سازش با امویان برای حفظ موقعیت خود، روی هم رفته زیر فشار حکومت اموی و عمال آن قرار داشتند و با وجود خدمتشان، به آن‌ها نیز به دیده موالی و شهروندان درجه دوم نگریسته می‌شد.^{۴۰} به دعوت عباسی جواب مثبت دادند.

از حضور دهقانان در قیام حارث بن سریح (۱۱۶ - ۱۲۸ ق) آشکار است که آن‌ها نیز نیاز به تحول در جامعه را احساس می‌کردند و اتفاقاً همین گروه‌های نسبتاً مرفه و متمول بودند که بیشترین امکانات مادی را در اختیار قیام عباسی گذاشته و گاهگاهی کاروانی از هدایا و اموال را مخفیانه برای امام عباسی روانه می‌ساختند. عباسیان نیز به این بخش اجتماعی اتکای زیادی داشتند؛ به حدی که بعضی از آن‌ها از دعوت‌گران و حتی نقبای دوازده‌گانه عباسی در خراسان بودند. بنابر اشاره برخی منابع، در روزگار ابومسلم، کیش مجوس از دل دهقانان رخت بریست و بسیاری از آنان به اسلام روی آوردند. شواهد دیگری از نقش داعیان عباسی در گرایش غیرمسلمانان به اسلام در دست است.^{۴۱} با این حال بخشی از اشراف ایرانی کمابیش به امویان وفادار ماندند. شاید از همین روی بود که ابومسلم، بندگان را برای کشتن صاحبانشان برانگیخت و انبوهی از بندگان خراسانی در یک شب اربابان خود را کشتند و خود جنگ افزار و اسبان و نقدینه ایشان را برگرفتند.^{۴۲}

قیام ابومسلم خراسانی

یکی دیگر از قیام‌هایی که عمده‌ترین نقش را در آن، موالی ایفا نمودند، قیام ابومسلم خراسانی است که منجر به برقراری خلافت عباسیان گردید. نسب ابومسلم را مورخان با اختلاف ذکر کرده‌اند. بعضی گفته‌اند ابومسلم بنده‌ای بود که همچنان دست به دست می‌گشت تا به دست

^{۴۰} نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد (تهران: انتشارات طوس، ۱۳۶۳)، ص ۸۴.

^{۴۱} ابن الندیم، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، چ سوم (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶)، ص ۴۹۷.

^{۴۲} دانیل دنت، ص ۷۴.

ابراهیم‌امام افتاد، چون ابراهیم ابومسلم را دید، عقل و رفتارش مورد توجه او قرار گرفت و او را از صاحبش خرید و علم و هنر بدو آموخت تا جایی که وی را نزد شیعه و داعیان خود در خراسان فرستاد و بعضی برآند که ابومسلم از نسل بوذرجمهر است؛ چرا که بوذرجمهر را اصل از شهر مرو بود و پدر ابومسلم، مسلم نام داشت و بعضی گفته‌اند که نام او عثمان بود. به‌هرحال، آن‌چه روشن است، در سال ۱۲۴ق، عده‌ای از نقبای بنی‌عباس که از خراسان به‌جهت زیارت عازم مکه گشته بودند، در کوفه او را به زندان دیدند و چون او آزاد گشت به نزد ابراهیم امام که از خاندان عباسی بود و در آرزوی خلافت به سر می‌برد رفت و ابراهیم هوش و ذکاوت ابومسلم را پسندید و به همین جهت او را سوی خراسان گسیل داشت تا کار دعوت بنی‌عباس را که از مدتی پیش آغاز گشته بود بردست گیرد. گویند که او در این هنگام نوزده سال بیش نداشت.^{۴۳}

در این هنگام کار دعوت در خراسان بر عهده سلیمان بن کنیر بود، ولی چون ابومسلم از موالی بود مطمئناً دعوت او برای عباسیان بهره افزون‌تری داشت تا دعوت سلیمان که عرب تباری از طایفه خزاعه بود. به هرحال ابومسلم مردم را به بیعت فرا خواند و حتی برای این کار نمایندگانی را در کسوت بازرگان به شهرهای مختلف خراسان اعزام داشت. سرانجام در ۲۵ ماه رمضان سال ۱۲۹ق، که روز موعود برای خروج تعیین شده بود، ابومسلم در روستای سفیدنج قیام خویش هویدا ساخت و دو عَلمِ ظل و سحاب را که امام عباسی برای یاران فرستاده بود بیرون آورد. یاران ابومسلم چوب دستی‌های سیاه که کافرکوب می‌نامیدند در دست داشتند و برخی از آنان سوار بر اسب بودند و برخی دیگر سوار بر درازگوش، و گویند که خران خویش را مروان نام نهاده بودند، زیرا به مروان بن محمد خلیفه اموی لقب حمار داده بودند.^{۴۴}

نخستین دسته از سرداران که با جامه سیاه به حضور ابومسلم رسیدند عبارت بودند از اسیربن‌عبدالله، مقاتل‌بن‌حکیم، محقن‌بن‌غزوان که همگی از موالیان خزاعه بودند و به دنبال اینان مردمان شهرهای هرات، پوشنج، مرورود، طالقان، مرو، نسا، ایبورد، طوس، نیشابور، سرخس، بلخ، تخارستان، کش، و نخشب به‌سوی ابومسلم شتافتند و بر گردش جمع گشتند^{۴۵} و بدین ترتیب، شورش سیاه‌جامگان آغاز گشت. سپاه ابومسلم را از آن رو مسوده می‌نامیدند که لباسی که برای

^{۴۳} عبدالحسین زرین کوب، دوقرن سکوت، چاپ نهم (تهران: سخن، ۱۳۷۸)، ص ۱۳۳.

^{۴۴} ابوحنیفه احمد بن داوود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشات (تهران: بنیاد فرهنگی ایران، ۱۳۴۶)، ص ۳۸۰.

^{۴۵} همان، ص ۳۶۰.

بنی‌عباس انتخاب کرده بودند به رنگ سیاه بود.^{۴۶} در مورد این که چرا یاران ابومسلم جامه سیاه بر تن داشتند، دو علت را مورخان ذکر داشته‌اند: برخی مورخان سبب این کار را در این می‌دانند که آنان می‌خواستند نشان دهند قصدشان بازگشت به دین پیامبر است و چون علم پیامبر به رنگ سیاه بود آنان به چنین کاری دست یازیدند و برخی دیگر از محققان را اعتقاد بر آنست که جامه مشکی نشانی بود بر خون‌خواهی و سوگواری در عزای خاندان پیامبر(ص). آن‌گونه که تاریخ به ما نشان می‌دهد، در این زمان بیشتر یاران ابومسلم را موالی کشاورز تشکیل می‌دادند و البته پیشه‌وران، پبله‌وران و سوداگران هم در میان آنان بسیار بودند و این در حالی بود که اعراب اشتغال به کار و پیشه را ننگ می‌دانستند و موالی را با تمسخر و دشنام سراج زادگان می‌خواندند^{۴۷} و این تعریضی بود به سابقه ابومسلم به انتساب او به صنعت سراجان(زین سازان).

اندک زمانی بعد نصر بن سیار والی خراسان گروهی سوار را برای مقابله با آنان گسیل داشت که شکست خوردند و فرمانده آنان زخمی و رنجور اسیر دست ابومسلم شد؛ اما جوانمرد خراسانی او را درمان نمود و پس از بهبودی آزاد ساخت. پس از مدتی با توجه به استفاده هوشمندانه ابومسلم از اختلافات دیرینه طوایف عرب ساکن خراسان، نصر بن سیار فرماندار خراسان از راه نیشابور و قومس به ری فرار نمود و بدین ترتیب، خراسان کاملاً تابع ابومسلم گردید. ابومسلم نیز قحطبه سردار خویش را روانه طوس کرد تا باقی یاران نصر را از آنجا بیرون راند که او با موفقیت این ماموریت را به سرانجام رسانید و سپس در ادامه به گرگان و از آنجا به ری رفت و این در حالی بود که سپاهیان خلیفه را در این دو ناحیه شکست داده و آنان را وادار به گریز کرده بود. قحطبه سپس رو به سوی عراق نهاد و پس از فتح اصفهان و نهاوند تا به حلوان پیش رفت.^{۴۸}

بدین‌گونه سپاه‌جامگان خراسانی، عرب‌ها را تقریباً در همان خط سیری که در سده‌های پیش اجدادشان از آنان شکست خورده بودند تعقیب کردند. این جنگ‌ها در حقیقت تا حدی انتقام جنگ‌های روزگار حکومت خلیفه دوم بود، چنان‌که فتح نهاوند برای سپاه‌جامگان فتح‌الفتوح به شمار می‌رفت. قحطبه پس از فتح حلوان از دجله و فرات عبور نموده و عزم رفتن به سوی کوفه را در سر داشت اما به ناگاه وفات یافت و پسرش حسن دنباله کار او را گرفت. در کوفه پیش از

^{۴۶}. ابن طقطقی، ص ۱۹۴.

^{۴۷}. زرین کوب، ص ۴۵.

^۱. ابوالفضل ثنبی، نهضت‌های سیاسی - مذهبی در تاریخ ایران (مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۶)، ص ۳۳.

ورود لشکر عباسیان، مردم علم سیاه بیرون آورده و حاکم اموی را از آن جا راندند. چند روزی قبل از آن که کوفه به دست سیاه جامگان خراسان فتح شود، ابراهیم امام در سرزمین شام مورد سوءظن مروان واقع شده و توقیف و هلاک شده بود. از این رو، خراسانی‌ها برادرش ابوالعباس عبدالله را که بعد از آن «سفاح» خوانده شد در کوفه به خلافت نشانند. در نزدیک زاب بزرگ، مروان که لشکرش روحیه و انضباط خود را از دست داده بود، از لشکر خراسان شکست خورد و بدین گونه بعد از یک قرن ایرانیان موفق شدند شکستی را که در قادسیه نزدیک فرات از اعراب خورده بودند در کنار زاب تلافی کنند و البته مروان خود به مصر گریخت و در آن جا سیاه جامگانی که در تعقیبش بودند به او رسیده و در بوسیر به قتلش رساندند.^{۴۹}

اما ابومسلم که آن همه خدمت به خاندان عباسی نموده بود و آنان را به حکومت رسانده بود پاداشی به جز خیانت نیافت و با خدعه و نیرنگ در زمان خلافت منصور عباسی و به دستور او کشته شد.^{۵۰} سبب کشتن ابومسلم را مورخان ترس و بیم عباسیان از مقام و موقعیت او ذکر کرده اند و گویند که منصور به سفاح گفته بود که «تا به زمانی که ابومسلم زنده است، نباید خویش را خلیفه بدانی، بنابراین برای کشتن او چاره‌ای کن پیش از آن که او تو را از خلافت برکنار نماید. زیرا او را چنان می بینم که انگار هیچکس را برتر و بالاتر از خود نمی داند.»^{۵۱} با تمام این احوال، کشتن ناجوانمردانه ابومسلم خود سرآغاز و بهانه‌هایی برای نهضت‌ها و قیام های متعدد دیگر گردید.

نتیجه گیری

موقعیت جغرافیایی و سوق الجیشی خراسان در همه ادوار تاریخ اهمیتی قابل توجه داشته است. عرب‌ها هنگام ورود به خراسان در ارتباط مستقیم با مردم خراسان قرار گرفتند. حتی نومسلمانان ایرانی در سپاه اعراب وارد می شدند و در جنگ‌ها شرکت می کردند. این در حالی است که عرب‌ها که ابتدا به دنبال فتوحات به ایران حمله کردند، خیلی زود به دنبال منافع اقتصادی برآمدند و با کشاندن اختلافات قبیله‌ای خود به خراسان به قدرت دست یافتند. اما حرکت و قیام استقلال

^{۴۹}. زرین کوب، صص ۴۶-۴۷.

^{۵۰}. دینوری، ص ۳۷۷.

^{۵۱}. همان، ص ۳۹۱.

طلبانه علیه سلطه حاکمیت اموی و سپس علیه حاکمان عباسی، از سوی مردم مسلمان خراسان در مقاطع مختلف زمانی، به وقوع پیوست. ناگفته نماند که عامه روستاییان، پیشه‌وران و بردگان، نه به خاطر عباسیان، بلکه به امید نجات از ظلم و ستم، علیه امویان سلاح برداشته بودند. از این رو پیروزی عباسیان، چندان هم دور از انتظار نبود. شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی سرزمین‌های حاکمیت امویان به‌سمتی پیش رفته بود که یک تغییر بنیانی را اقتضا می‌کرد. به هر حال آنچه واضح است این است که گرایش شیعی در مردم بومی خراسان بیشتر از نوع سیاسی و یا هواداری از خاندان اهل بیت بوده است.

شاید بتوان مهم‌ترین دلیل سرعت واژگونی بنی‌امیه را در خراسان، آشفتگی اوضاع اداری خراسان دانست. پیروزی‌های مسلحانه عباسیان در نقاط مختلف موجب تشکیل سپاهیان منظم شد که با جلب پیروان حارث بن سریج و مردم خراسان از عرب و ایرانی فراهم شد. سقوط خراسان در نتیجه تغییراتی بود که در جامعه عربی خراسان به وجود آمده بود که بنیان اجتماعی خراسان را دگرگون ساخته بود. خراسان جدای از آن که از مرکز خلافت به دور بود، به‌عنوان منطقه بسیار مهمی در شرق، دچار آشفتگی‌های قبیله‌ای بود. این علاوه بر آن بود که به‌دلیل برخوردهای نادرست حکومت عربی اموی علیه موالی، بین این دو گروه نیز زمینه مخالفت، آشکارا دیده می‌شد. ظلم حکام اموی نیز که به‌طور مداوم ادامه داشت و جز در دوره بسیار کوتاه عمر بن عبدالعزیز تخفیف نیافت، می‌توانست موجب شورش‌هایی باشد که بخش وسیعی از مردم را در بر می‌گرفت.

به‌طور قطع، یکی از مهم‌ترین علل سقوط امویان که همیشه مورد توجه شورشیان و قیام‌کنندگان بود، بی‌دینی حکام اموی بوده است. بی‌توجهی آن‌ها به عقاید دینی مردم و اعمال ضددینی صریح آن‌ها، مردم علاقه‌مند به دین را وادار می‌کرد تا علیه آنان به‌پا خیزند.

کتابنامه

منابع اصلی:

- ابن حوقل. صوره الارض. ترجمه جعفر شعار. چ دوم. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۶.
- ابن خلدون. العبر. ج ۱. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۸.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. مسالك و ممالک. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- بالذری، احمد بن یحیی بن جابر. فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل. تهران: نشر نقره، ۱۳۳۷.
- حافظ ابرو. جغرافیای تاریخی خراسان. ترجمه غلامرضا ورهرام. تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود. اخبار الطوال. ترجمه صادق نشات. تهران: بنیاد فرهنگی ایران، ۱۳۴۶.
 قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود. آثار البلاد و اخبار العباد. ترجمه جهانگیر میرزا قاجار. به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۳.
 مسعودی، ابوالحسن. علی بن الحسین. مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۲. چ سوم. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۵۶.

_____ . التنبيه و الاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چ دوم. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۵۶.
 مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم. ج ۲. ترجمه دکتر علینقی منزوی. تهران: شرکت مولفان و مترجمان، ۱۳۶۱.
 نرشخی، ابوجعفر. تاریخ بخارا. ترجمه ابونصر احمد بن محمد. تهران: انتشارات طوس، ۱۳۶۳.
 یعقوبی، ابن واضح. تاریخ یعقوبی. ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چ سوم. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
 _____ . البلدان. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.

تحقیقات جدید:

اشپولر، برتولد. ایران در قرون نخستین اسلامی. ج ۱. ترجمه جواد فلاطوری. چ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
 اکبری، امیر. تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام. چ دوم. تهران: سمت، ۱۳۸۷.
 الخطیب، عبدالله مهدی. حکومت بنی امیه در خراسان. ترجمه باقر موسوی. بی جا: انتشارات توکا، ۱۳۳۷.
 بولت، ریچارد. گروهش به اسلام در قرون میانه. ترجمه محمدحسین وقار. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴.
 پطروشفسکی، ایلیا پولویچ. اسلام در ایران. ترجمه کریم کشاورز. چ هفتم. تهران: انتشارات پیام، ۱۳۶۳.
 جعفریان، رسول. اطلس شیعه. تهران: سازمان جغرافیایی، ۱۳۸۷.
 _____ . تاریخ خلفا. چ هفتم. قم: انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۷.
 حتی، فیلیپ خوری. تاریخ عرب. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چ سوم. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
 زرگری نژاد، غلامحسین. تاریخ تحلیلی اسلام. تهران: سمت، ۱۳۸۶.
 زرین کوب، عبدالحسین. دو قرن سکوت. چ نهم. تهران: سخن، ۱۳۷۸.
 _____ . تاریخ مردم ایران. ج ۲. چ نهم. تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۴.
 _____ و دیگران. تاریخ ایران. ج ۴. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳.
 صابری، حسین. تاریخ فرق اسلامی. ج ۲. چ چهارم. تهران: سمت، ۱۳۸۷.
 عطوان، حسین. مرجئه و جهمیة در خراسان. ترجمه حمیدرضا آژیر. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۰.
 علائی حسینی. ابومسلم از واقعیت تا افسانه. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.

لسترنج، جی. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.

مؤتمن، علی. تاریخ آستان قدس رضوی. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۴۶.

مفتخری، حسین. تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان. چ چهارم. تهران: سمت، ۱۳۸۷.

ممتحن، حسینعلی. نهضت شعوبیه. چ دوم. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۷۰.

مونس، حسین. اطلس تاریخ اسلام. ترجمه آذرتاش آذرنوش. تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۵.

نبی، ابوالفضل. نهضت‌های سیاسی مذهبی در تاریخ ایران. مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی